

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان

۰۹ دسمبر ۲۰۱۷

«سوسیالیزم کارگری»، سوسیالیزم انقلابی یا ارتجاعی؟ (۳)

میهن دوستی، عامل عمده در مبارزه طبقاتی پرولتاریا

«سوسیالیزم کارگری» که بدون شک نوشته های مارکس و انگلس را حفظ نموده است؛ با تیوری های کلاسیکران با خدعه و ترفند برخورد می کند که این از عیب های درشت این «سوسیالیزم» به شمار می رود. «سوسیالیزم کارگری» تلاش می کند تکه های گوناگون را از اینجا و آنجا کاپی کند تا بی خاصیتی خود را استتار نماید. همین است که این «سوسیالیزم» از مارکس و انگلس نقل می کند که «کارگران میهن ندارند، نمی شود آن چه را که ندارند، از دست شان گرفت» اما این تکه «مانیفست» را که توسط کارل مارکس و فردریک انگلس تحریر شده مسکوت می گذارد تا بنیاد سست و لرزان کاسموپولیتیزم شان ویران نشود: «مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی، هر چند نه در محتوا، اما به لحاظ شکل، ملی است.» و بعد کمونیست ها را متوجه می سازند که «پرولتاریا باید ابتداء قدرت سیاسی را به کف آورد، خود را به مقام طبقه ملی (طبقه هدایت کننده ملت - انگلس ۱۸۸۸) ارتقا دهد و خود به مثابه یک ملت شکل بگیرد، پس هنوز خصلت ملی دارد - اگر چه به هیچ وجه نه به معنای بورژوائی آن.»

مارکس و انگلس، پرولتاریا را از لحاظ شکل فرا کشوری و فرا وطنی نمی خوانند، یعنی برای پرولتاریا از لحاظ شکل وطن قائل هستند، وطن و میهنی که پرولتاریا در آن باید با بورژوازی خودی کار را یکسره کند و قدرت سیاسی را در همان وطن به دست گیرد و بعد خود را به مقام طبقه ملی و به قول انگلس به طبقه هدایت کننده ملت ارتقاء دهد. ملاحظه می کنیم که خلاف باور «سوسیالیزم کارگری» پرولتاریا از لحاظ شکل فرا جهانی نیست و قدرت سیاسی جهانی را هم نمی تواند به دست بیاورد بلکه برای دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور خاص تلاش می کند تا از طریق ایجاد دولت سوسیالیستی و پشتیبانی از جنبش های رهائیبخش ملی کشورهای تحت اشغال بورژوازی امپریالیستی و حمایت بیدریغ از مبارزه طبقاتی میان کار و سرمایه در کشورهای سرمایه داری، جهان از مرحله سوسیالیزم به کمونیزم گذار کند و این دقیقاً نقش فرا میهنی بودن پرولتاریا از لحاظ مضمون و محتوا است که کمونیست ها آن را پیوند دیالکتیکی شکل و مضمون می خوانند.

«سوسیالیزم کارگری» که ظاهراً خود را باورمند به تیوری های لنین جا می زند، متأسفانه درک علمی از تیوری های لنین ندارد. ما باور داریم که این «سوسیالیزم» دیر یا زود چنانچه ستالین و مائو را ضد انقلابی خوانده، لنین را نیز یک

خرده بورژوا درج خواهد نمود. لنینیزم، مارکسیزم عصر امپریالیزم است، امپریالیزمی که همین اکنون در چوکات امپریالیزم امریکا و ناتو کشور ما را اشغال کرده است، اما «سوسیالیزم کارگری» از ما می خواهد که نه به جنگ رهائیبخش ملی علیه سرمایه امپریالیستی برویم، نه برای استقلال کشور مبارزه کنیم و نه هم میهن را دوست داشته باشیم و بگذاریم که جنایتکاران بورژوا امپریالیست این میهن را تار و مار و استقلال سیاسی ما را لگدمال کنند و انتظار بکشیم تا پرولتاریا در یک مبارزه جهانی، بورژوازی جهانی را سرنگون سازد. «سوسیالیزم کارگری» اشغال کشور ما را اشغال توسط سرمایه جهانی می داند، فلذا واژگونی سرمایه امپریالیستی را در چهارچوب میهنی رد می کند و توده ها را که از ستم و تعدی بورژوازی امپریالیستی به ستوه آمده اند، فرا می خواند که حوصله داشته باشند و تا مبارزه جهانی پرولتاریا منتظر بمانند!!

در حالی که بورژوازی امپریالیستی میهن ما را اشغال کرده و بی وقفه توده های ستمدیده را بمباردمان می کند، «سوسیالیزم کارگری» ما را از میهن دوستی انقلابی برحذر می دارد؛ در حالی که وظیفه اولی انقلابیون راه اندازی جنبش رهائیبخش ملی انقلابی برای راندن بورژوازی امپریالیستی امریکا و ناتو و پایان دادن به مداخله دول ارتجاعی منطقه است. اگر چپ نتواند به جنبش رهائیبخش ملی با روحیه میهن دوستی پرولتری پهلو بزند، این چپ قطعاً یک چپ مومیائی شده است. چپ انقلابی با درس گیری از اشتباهات، انحرافات و خطاهای فاحش و زنده گذشته، باید نقشه راه جدید با شعار مشخص، بدون دنباله روی مبتذل، به جنبش رهائیبخش ملی نه تنها پهلو بزند که سکان رهبری این جنبش را باید در دست گیرد و این جنبش را از معبر دموکراتیزم پیگیر به مرحله سوسیالیستی برساند. چپ انقلابی نمی تواند منتظر انقلاب جهانی پرولتاریا علیه سرمایه جهانی باقی بماند، به خصوص که پرولتاریای کشورهای امپریالیستی در ضدیت با اشغال کشورهای شان، نه تنها به شکل پسیف بلکه اکثراً به شکل حمایتی برخورد می کنند. چپ انقلابی راهی ندارد جز این که در چهارچوب میهن جرقه های این مبارزه را روشن و شعله های آن را فروزان و برج و باروی حاکمیت بورژوازی امپریالیستی را در آن خاکستر نموده و به روی خاکستر آن، پرچم ظفرمند سوسیالیزم را به اهتزاز درآورد.

میهن در مبارزه طبقاتی پرولتاریا نقش بسیار عمده دارد و همین است که لنین آن را عامل قدرتمندی در مبارزه طبقاتی می خواند. لنین در مقاله «میلیتاریزم جنگ طلبانه و تاکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی المان» می نویسد: «در یک قطب سوسیال دموکراتهای المانی از قبیل فولمار (Vollmar) قرار دارند. اینها چنین استدلال می کنند که چون میلیتاریزم برخاسته از سرمایه داری است، از آنجا که جنگ لازمه توسعه سرمایه داری است، نیازی به هیچ گونه کار ضد میلیتاریستی به خصوصی نیست. اینها دقیقاً اظهارات فولمار در کنگره اِسِن (Essen) است. درباره این مسأله که در صورت اعلان جنگ سوسیال دموکراتها چگونه مشی باید در پیش گیرند، اکثریت سوسیال دموکراتهای المان، و در رأس آنها بیل و فولمار، سفت و سخت بر این عقیده بودند که سوسیال دموکراتها باید در برابر هجوم از کشور شان دفاع کنند، و ناچار باید در جنگی «دفاعی» شرکت جویند. این رأی، فولمار را به آنجا کشاند که در اشتوتگارت اعلام کند: «همه عشق ما به بشریت نمی تواند مانع از آن شود که ما المانی های خوبی باشیم.» و نوسکه (Noske) نماینده سوسیال دموکرات رایشتاگ [پارلمان المان] اعلام داشت که در صورت بروز جنگی علیه المان، «سوسیال دموکراتها عقب نخواهند انداخت و تفنگها را به دوش خواهند انداخت.» از اینجا نوسکه لازم بود تا یک قدم دیگر بردارد و اعلام کند که «ما می خواهیم المان تا سرحد امکان مسلح شود.»

در قطب دیگر گروه کوچک هواداران هر وه (Hervé) جای دارند. بحث آنها این است که پرولتاریا میهن ندارد. پس تمام جنگها بنا بر منافع و مصالح سرمایه داران است. پس پرولتاریا باید با هرگونه جنگی به مبارزه برخیزد. پرولتاریا

باید هرگونه اعلان جنگی را با ضربه نظامی و قیام پاسخ گوید. مقصود اصلی تهییج ضد میلیتاریستی باید این باشد. به این ترتیب بود که در اشنوتگارت هروه طرح قطعنامه زیر را پیشنهاد نمود: «کنگره خواستار آن است که هرگونه اعلان جنگی، از هر سو که باشد، با ضربه نظامی و با قیام پاسخ داده شود.»

اینهاست آن دو موضع «افراطی»ی که در قبال این مسأله در بین صفوف سوسیال دمکراتهای غربی وجود دارد. «همچون انعکاس آفتاب در قطره آب»؛ در این دو موضع انعکاس آن دو موضعی را می توان دید که همچنان به کار پرولتاریای سوسیالیست در غرب صدمه می زند؛ گرایشات اپورتونیستی در یک طرف، و جملهپردازی آنارشیستی در طرف دیگر.

ابتداء چند نکته و تذکر درباره میهن دوستی. این که «کارگران وطن ندارند» در مانیفست کمونیست واقعاً گفته شده است. این هم درست است که نظر فولمار، نوسکه، و شرکاء، ضربه‌ای است بر این اصل پایه‌ی سوسیالیزم بین‌المللی. اما از این نتیجه نمی شود که پس سخن هروه و پیروانش دایر بر این که برای پرولتاریا مهم نیست در چه کشوری - در المان پادشاهی، در فرانسه جمهوری یا در ترکیه استبدادی - زندگی می کند، درست باشد. سرزمین پدری، یعنی آن محیط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی معین، نیرومندترین عامل در مبارزه پرولتاریاست؛ و اگر فولمار با بنا گذاشتن نوعی شیوه برخورد «واقعاً المانی» پرولتاریا به «سرزمین پدری» به خطا می رود، هروه نیز در اتخاذ چنین برخوردی، برخوردی که به نحو غیر قابل بخشایشی غیر نقادانه است به چنین عامل مهمی در مبارزه پرولتاریا برای رهائی، درست به همان اندازه به خطا رفته است. پرولتاریا نمی تواند نسبت به شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه‌اش بی تفاوت باشد؛ در نتیجه نمی تواند نسبت به آنچه که بر سر کشورش می آید بی تفاوت باشد. اما مقررات کشور تا آن حد که بر مبارزه طبقاتی اش اثر می گذارد مورد توجه و علاقه اوست، و نه به خاطر "میهن پرستی" بورژوائی که به زبان آوردنش هم برای یک سوسیال دموکرات زشت و موهن است.» (تأکید از ماست.)

لنین با موضع گیری دقیق که به مذاق «سوسیالیزم کارگری» خوش نمی آید، «سوسیالیزم کارگری» را سلیبی کاری کرده و به او حالی می کند که کمونیست های واقعاً صادق که در صدد نجات پرولتاریا از تعدی سرمایه هستند، میهن و وطن و سرزمین پدری را عامل مهم در مبارزه پرولتاریا برای رهائی می دانند، زیرا پرولتاریا نمی تواند از کنار محیط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی معینی که در آن مبارزه می کند با بی تفاوتی بگذرد و با عبارت «کارگران وطن ندارند»، در خیالات سیر کرده، هر چه انجام دهد جز برداشتن کوچکترین گام در راستای رهائی کارگران و سایر تهدیدستان. کمونیست ها، دقیقاً آن چنانی که لنین گفته، قطعاً به «میهن پرستی» بورژوازی که حيله و خدعه سرمایه برای جلب طبقه کارگر برای تأمین منافع غارتگرانه بورژوازی علیه بورژوازی رقیب و استیلای استعمارانه است، نه تنها باور ندارند بلکه آن را خاینانه، غارتگرانه و ضد منافع طبقاتی پرولتاریا و سایر زحمتکشانش دانسته؛ چنین سیاست های استیلاگرانه بورژوازی را افشاء و علیه آن با قاطعیت مبارزه می کنند و در قبال آنچه بر میهنش می آید بی تفاوت نمی مانند.

لنین نه تنها میهن را عامل مهمی در مبارزه پرولتاریا برای رهائی می داند و به نقد آنانی می رود که نقش میهن را در مبارزه طبقاتی پرولتاریا انکار می کند، بلکه در سال ۱۹۱۴ در رساله «در باره غرور ملی ولیگاروسها» از عشق به میهن و زبان یادآوری می کند و می نویسد: «آیا ما پرولتارهای آگاه ولیگاروس از حس غرور ملی بری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خود و میهن خود را دوست داریم... برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگوئی و ستمگری و اهانتی است که دژخیمان تزاری و سرمایه داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند.»

مفهوم میهن دوستی لنین، یک مفهوم پرولتری است که ما دقیقاً از چنین منظری به میهن دوستی نگاه می کنیم. لنین نه تنها به پرولتاریا میهن قائل می شود بلکه پیام می دهد که باید میهن خود را دوست داشته باشد و این میهن زیبا را از چنگال غارتگران بیرون کند. او ستم بر اهالی میهن را که از سوی سرمایه داران روا داشته می شود، دردناک می خواند. اما «سوسیالیزم کارگری» نه میهن دارد که زیبا باشد و نه هم حق پرولتاریا می داند که میهن خود را دوست داشته باشد. میهن لنین زیباست، اما میهن «سوسیالیزم کارگری» اصلاً وجود ندارد؛ لنین میهن خود را دوست دارد، اما «سوسیالیزم کارگری» میهن را به بورژوازی می دهد و مدعیان میهن دوستی را جیره خوار سرمایه می خواند؛ لنین سرشار از غرور ملی است، اما «سوسیالیزم کارگری» متهاست که غرور ملی را قرنطینه کرده و از آن تخلیه شده است.

«سوسیالیزم کارگری» میهن ندارد و چیزی را که ندارد دوست هم ندارد، لذا میهن را دو دسته به بورژوازی امپریالیستی تقدیم می کند. او اهانت سرمایه امپریالیستی امریکا و ناتو را بر اهالی میهن ما، نه تنها دردناک نمی خواند و از این که میهن زیبای ما با ب. ۵۲ و «مادر بم ها» به ویرانه مبدل می شود، نه تنها زجر نمی کشد بلکه کاملاً عکس آن توده ها را دعوت می کند که شعله های ویرانگر «مادر بم ها» و بمباردمان و شاشیدن عساکر امریکائی را بر دهان اجساد مرده های شان تحمل کنند، نه انتحار و حاکمیت طالبی را. «سوسیالیزم کارگری» به حق «مدرن» است، با «مدرنیته» سازگاری دارد، حتی اگر به بهای ستمگری بر میهن زیبای ما باشد!

به نظر ما میهن دوستی بستری است برای آغاز مبارزه پرولتاریا، نبرد پرولتاریا، ایجاد جامعه دموکراتیک و رسیدن به سوسیالیزم. میهن و میهن دوستی پرولتری، مکان آغاز مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه است و انگیزه ای برای نجات میهن از دست غارتگران سرمایه توسط پرولتاریا؛ امری که مارکس و انگلس در کمون پاریس برای آن تلاش کردند و لنین در انقلاب اکتوبر و مائوتسه دون در انقلاب بزرگ چین. نه مارکس و نه انگلس به نام این که «پرولتاریا وطن ندارد» از تلاش برای راه اندازی و رهبری کمون پاریس دریغ کردند و نه هم لنین زیر سایه این عبارت آرام نشست و نبرد پرولتاریا را در میهن و سرزمین پدری اش موکول به شرایط «جهانی» دانست؛ بگذریم از مائوتسه دون که در این راستا چه خلاقانه و مدبرانه مبارزه کرد.

وطن، جغرافیای ابدی نیست و همین گونه وطن دوستی حس دایمی نیست. شرایط و اوضاع، ما را در قدم اول از لحاظ شکل در چارچوب ملی انسجام می دهد و حس وطن دوستی پرولتری هم بر اساس همین تحلیل دیالکتیکی شرایط به وجود می آید. مبارزه پرولتاریا از لحاظ ماهوی و مضمون، مبارزه انترناسیونالیستی است که رابطه مستقیم با میهن دوستی پرولتری دارد. بدون پیوند این دو، چپ انقلابی نیروی لفاظی، فیلسوف و تیورینس برای هیچ خواهد بود! ما باور داریم که میهن دوستی پرولتری نه میهن پرستی بورژوائی برای ایجاد میهن سوسیالیستی فکتور بسیار عمده به حساب می رود؛ میهن سوسیالیستی که با باورمندی به انترناسیونالیزم پرولتری، سایر ملل را برای رهائی از یوغ استعمار و استعمار سرمایه یاری خواهد رساند.

پرولتاریا که به قول مارکس خود را باید به مقام طبقه ملی و به قول انگلس به طبقه هدایت کننده ملت ارتقاء دهد، راهی ندارد جز این که در قدم اول میهن، وطن و سرزمین پدری را که سرمایه غصب کرده و منابع این مأمّن را از پرولتاریا و سایر زحمتکشان ربوده، از دست سرمایه بگشود و باز هم به قول مارکس کار را با سرمایه خودی یکسره نماید تا بتواند در راستای انترناسیونالیزم پرولتری پیکار کند. اما این که در زمان استعمار بیگانگان، پرولتاریا چگونه باید کار را با سرمایه انحصاری (امپریالیست ها) و سرمایه خودی یکسره کند، به درایت، هوشیاری، تحلیل دیالکتیکی شرایط و

تطبیق مارکسیزم، لنینیسم خلاق با شرایط ملی معین پرولتاریا ارتباط می‌گیرد. در این باره در بخش استقلال و جنگ رهاپیش ملی و نقش بورژوازی ملی تماس می‌گیریم.

پرولتاریا میهن دوستی را با انترناسیونالیسم پیوند می‌دهد، زیرا پرولتاریا نیک می‌داند که بدون رهائی در وطن خود و وطن خود را به وطنی که در آن دیکتاتوری پرولتاریا حاکم باشد، قطعاً نمی‌تواند کوچکترین قدمی در راه انترناسیونالیسم پرولتاری بردارد و هر نوع گفتار سوای این حالت، کاسموپولتیزم شرمگین بورژوائی است که اصلاً با انترناسیونالیسم پرولتاری پیوندی ندارد. آنانی که نمی‌توانند برای میهن‌شان کاری انجام دهند، میهنی را که سرمایه از آنان ربوده، منابع و ذخایر آن را غصب کرده، محیط آن را قبضه نموده و توده‌های آن را به برده‌های مزدی و غیر مزدی خود تبدیل کرده است، مسلماً شعار «انترناسیونالیستی» آنان مفتضحانه و غیر انقلابی است. انترناسیونالیسم پرولتاری بر بنیاد میهن دوستی استوار است و این رابطه دیالکتیکی میان میهن دوستی و انترناسیونالیسم سبب تقویت جنبش‌های رهاپیش ملی در کشورهای می‌شود که زیر یوغ استعمار و سیادت اشغالگران قرار دارند.

میهن دوستی، ناسیونالیسم کور نیست. ناسیونالیسم کور در صدد تأمین برتری خود است، طماع است و چشم حرص و آز نسبت به کشورهای دیگر دارد و با غارت و چپاول کشورهای دیگر در تلاش احراز مقام برتر است و برای حصول این مقام به برتری نژادی و نفرت نسبت به ملل دیگر دست می‌زند. ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه و کور هیچ رابطه‌ای با انترناسیونالیسم ندارد. ناسیونالیسم و کاسموپولتیزم با هم گوشت و ناخن هستند. کاسموپولتیزم روپوشی برای ناسیونالیسم برای برتری جوئی و تطبیق سیاست‌های استیلاگرانه است. کاسموپولتیزم ظاهراً خود را مدرن و مجزا از ملت، میهن و مرز نشان می‌دهد و تلاش دارد تا زیر این پرده ساتر، کشورهای دیگر را چپاول کند، چنانچه چپاول یونان را در اتحادیه اروپا می‌بینیم. اتحادیه اروپا نمونه واقعی جهان وطنی است که با پول مشترک، ویژه مشترک و رفت و آمد بدون ویژه شکل گرفته است؛ اما برای چه هدفی؟ هدف آن غارت کشورهای نسبتاً ضعیف اروپائی توسط کشورهای قوی سرمایه داری مثل المان و فرانسه و هالند و... است؛ هدف آن اقدام یکدست برای چاپیدن کشورهای عقب افتاده است. هر گاه این کاسموپولتیزم نتیجه مطلوب ندهد، کشورهای عضو بی‌درنگ به همان ناسیونالیسم خود بر می‌گردند، چنانی که در برکسیت (جدائی بریتانیا از اتحادیه اروپا) این برگشت را دیدیم.

اما یک میهن دوست انقلابی، یک انترناسیونالیست انقلابی است. میهن دوست واقعی فقط در انترناسیونالیست بودن است که معنی می‌یابد. میهن دوستی برای یک سوسیالیست انقلابی در جبهه اکثریت زحمتکشان و ستم‌دیدگان قرار گرفتن است. یک سوسیالیست انقلابی با میهن دوستی تلاش دارد تا اکثریت تهیدستان و زحمتکشان را از زیر دشنه خونین غارتگران نجات دهد. یک سوسیالیست قطعاً نمی‌تواند شاهد میهنی باشد که اکثریت آن برده و یک اقلیت کوچک طفیلی، تمام میهن را گروگان گرفته باشد. وظیفه یک کمونیست انقلابی است که میهن سرمایه و غارت را به میهن سوسیالیستی پرولتاریا و ستم‌دیدگان تبدیل کند. این مأمول بدون میهن دوستی پرولتاری و انترناسیونالیسم پرولتاری امکان ندارد.

کوتاه این که: میهن دوستی پرولتاری چیزی نیست جز عشق و علاقه به نجات از استعمار و غارتگران سرمایه امپریالیستی؛ عشق و علاقه به شکستن زنجیرهای تعدی و ستم بر دستان زحمتکشان؛ ترقی و تعالی میهن و خوشبختی توده‌های خلق. میهن دوستی انقلابی در مقابل میهن پرستی بورژوائی قرار داد که هدف آن چاپیدن توده‌ها تحت نام میهن و ملت و تداوم بهره‌کشی و غارت ملل دیگر است. میهن دوستی کمونیست‌ها با مبارزه علیه استعمار و سیادت و مبارزه طبقاتی پیوند دارد. زیرا کمونیست‌ها قاطعترین میهن‌دستان هستند، در غیر آن حرف و شعارشان به افسانه‌های جن و پری و قصه‌های امیر ارسلان شباهت پیدا خواهد کرد که به درد نجات ستم‌دیدگان از جنایت و دناوت و

شناخت غارتگران سرمایه نمی خورد. ما با لنگستن هیوز همصدا هستیم که «ما مردم می باید/ سرزمین مان، معادن مان، گیاهان مان، رودخانه های مان، کوهستان ها و دشت های بی پایان مان را آزاد کنیم/ و بار دیگر وطن را بسازیم!»
ادامه دارد